

اقتصاد سیاسی خاورمیانه

Alan Richards and John Waterbury. *A Political Economy of the Middle East*. Boulder, Co: Westview Press, 1996, 495pages.

داشتم و از «واتربری» نیز علاوه بر چند جلد کتاب در مورد مصر و سیاستهای مربوط به آب رودخانه نیل، اخیراً مقاله‌ای در مورد سیاستهای ترکیه مطالعه کرده بودم.

همه این مقدمات در نگاه اول به روی جلد کتاب از ذهنم گذشت و با خودم گفتم «اینها» خوب می‌دانند که بازیگران منطقه کدام انگیزه‌های مادی و غیرمادی را دارند و خوب می‌توانند بین نهادهای سیاسی و الگوهای اقتصادی موجود در خاورمیانه تفکیک قایل شوند. «اینها» می‌توانند با ارائه اطلاعاتی مستند و منحصر به فرد، به خوبی اقتصاد سیاسی منطقه را تصویر کنند و با نگاهی به فهرست مطالب یقین کردم که کتاب از ارزش ویژه‌ای برخوردار است.

از منظر روش‌شناسی، کتاب بی‌نقص است. فهرست تصاویر و جداول، پیشگفتار، فهرست مطالب، فهرست منابع و مآخذ، فهرست اعلام و اسامی و همچنین فهرستی از علایم اختصاری به کیفیت کتاب افزوده است. دو نویسنده توانسته‌اند اثر خود را در ۴۹۵ صفحه و با در نظر گرفتن مقدمه و نتیجه‌گیری در ۱۶ بخش ارائه کنند. ذکر همه عناوین فصول را در اینجا ضروری

ادبیات موجود در تجزیه و تحلیل تحولات اجتماعی- اقتصادی خاورمیانه به قدری متعدد است که وقتی کتابی در این زمینه منتشر می‌شود و به چاپ دوم می‌رسد خود به خود در ذهن خواننده این پیش‌داوری را ایجاد می‌کند که آن کتاب باید از کیفیتی در خور توجه و ممتاز برخوردار باشد. با دیدن عبارت «چاپ دوم» بر روی جلد کتاب «اقتصاد سیاسی خاورمیانه» من نیز دچار همین پیش‌داوری شدم.

نگاه بعدی من متوجه اسامی مؤلفان کتاب بود. یکی از آنها آلن ریچاردز، استاد اقتصاد دانشگاه کالیفرنیا در سانتا کروز و دیگری جان واتربری استاد کرسی ویلیام استوارت تاد در رشته سیاست و امور بین‌المللی است. «آلن ریچاردز» را به خاطر نوشته‌های متعددش در زمینه مسائل خاورمیانه و به خصوص مصر به یاد

نمی بینم، ولی عناوین چند بخش بخوبی محتوای محققانه کتاب را نشان می دهد.

مثلاً در بخش سوم، رشد اقتصادی و دگرگونی ساختاری بررسی شده که طی آن مباحثی از قبیل اساس منابع طبیعی، عرضه و تقاضای نفت و رانت اقتصادی در کنار بحثی در مورد الگوهای رشد اقتصادی مطرح شده است. نویسندگان معتقدند اقتصاد سیاسی خاورمیانه شدیداً تحت تأثیر سه واقعیت ساده قرار دارد: بارندگی کم، نفت زیاد و جمعیتی به شدت روبه افزایش (و لذا جوان) (ص ۴۵). اشاره صحیح نویسندگان به اینکه غنای منطقه فقط به منابع هیدروکربن است، یادآور مشکل بزرگ اقتصاد منطقه نیز هست. مشکل اقتصادهای تک محصولی و وابسته، به غیر از الجزایر که دارای معادن جیوه قابل ملاحظه ای است و مراکش که سنگ فسفات آن شهرت دارد، هیچ کشور دیگری در خاورمیانه وجود ندارد که حتی ۵ درصد تولید جهانی را از طریق موادی غیر از هیدروکربن تولید کند (ص ۴۹).

تولید کننده فسفات جهان است. الجزایر، بزرگترین تولید کننده سنگ آهن منطقه (بیستمین درمقیاس جهانی) است. ترکیه، ۲۰ درصد کمتر از الجزایر سنگ آهن تولید می کند، گرچه زغال سنگ زیادی دارد. اما منطقه، بیش از دوسوم نفت جهان را تولید می کند و فقط یک کشور، عربستان سعودی، به تنهایی یک چهارم نفت کره زمین را در اختیار دارد (ص ۵۲).

نویسندگان در این بخش، بحثی در مورد ذخایر به اثبات رسیده و مورد ادعای کشورهای نفتی را مطرح می کنند که بحث مهمی در مسائل مربوط به بازار جهانی نفت و گاز است. در حقیقت، مقایسه آمارهای قدیمی تر با آمارهای امروزی نشان می دهد، برخلاف آنچه در دهه ۱۹۷۰ ادعا می شد، نه تنها منابع نفتی کاهش نیافته، بلکه از اواخر دهه ۱۹۸۰ برخی از کشورهای نفتی آمارهایی را منتشر کرده اند که حاکی از افزایش میزان ذخایر نفت است.

مثلاً در ۱۹۸۷، چهار کشور عضو اوپک (نوزوئلا، امارات متحده عربی، ایران و عراق) اطلاعاتی را منتشر کردند که نشان می داد منابع نفت جهان تا ۲۷ درصد افزایش

داشته است... میزان این افزایش در ایران (۹۰ درصد) و عراق (۱۱۲ درصد) کاملاً تکان دهنده است (ص ۵۴). نویسندگان سؤال درستی را در این بخش کتاب مطرح می کنند: اگر واقعاً دو کشور ایران و عراق که آنچنان درگیر جنگ مخرب

هشت ساله بودند، می توانستند در خلال جنگ به چنین مطالعاتی دست بزنند که نشان بدهد چنین افزایش چشمگیری در منابع اثبات شده را کشف کرده اند و اگر این نفت را قبل از سال ۱۹۸۰ (سال شروع جنگ) داشتند، پس چرا هشت سال صبر کردند و در سال ۱۹۸۷ آن را اعلام کردند؟ (ص ۵۳)

در بخش چهارم، نویسندگان تأثیر افزایش سریع جمعیت را در منطقه مورد مطالعه قرار داده و نتایج آن را فاجعه انگیز دانسته اند. ظاهراً با وجود به اینکه درصد زاد و ولد از ۳٫۲ درصد در اواسط دهه ۱۹۸۰ به ۲٫۷ درصد در ۱۹۹۲ کاهش یافته است، باز هم کاهش مرگ و میر از یک طرف و وجود زنان و دخترانی که به سن زاد و ولد نزدیک شده اند از طرف دیگر، افزایش جمعیت را اجتناب ناپذیر کرده است. در

مجموع پیش بینی می شود در سال ۲۰۲۵ (بر اساس برآورد بانک جهانی) منطقه خاورمیانه ۶۰۰ میلیون نفر جمعیت داشته باشد. این رقم بیش از شش برابر جمعیت منطقه در دهه ۱۹۵۰ است. (ص ۷۸).

بدیهی است چنین افزایشی می تواند بر شاخصهای گوناگون فشار وارد کند. نتایج اقتصادی رشد سریع جمعیت بر عواملی مانند درآمد سرانه، نظام آموزش و پرورش، عرضه کار و بیکاری، تأمین اجتماعی، بهداشت عمومی و سایر عوامل می تواند تأثیر مستقیم داشته باشد. در حالی که برای نیل به رشد اقتصادی که هر فرد ساکن خاورمیانه نیازمند بهداشت، آموزش و پرورش، توسعه مهارتها و تخصص بیشتر است، متأسفانه آمارها چندان امیدبخش نیستند.

در این بخش، نویسندگان نتیجه گیری می کنند که تقریباً همه دولتهای خاورمیانه به شهروندان خود وعده تأمین بهداشت، آموزش و پرورش، شغل و کار را داده اند. تا اوایل قرن حاضر بیکاری مشکل بزرگی نبود، چرا که منطقه عمدتاً کشاورزی بود و جمعیتی غالباً بیمار و بی سواد داشت.

پیشرفت در هر دو مورد بهداشت عمومی و سوادآموزی از یک طرف و افزایش سریع جمعیت از طرف دیگر، تأمین شغل و کار را با مشکل مواجه می‌سازد، ضمن اینکه بودجه‌های دولتی نیز سال به سال با مشکلات جدیدی مواجه می‌شود (ص ۱۴۲).

بخش ششم کتاب، به امنیت آب و غذا اختصاص یافته و ناتوانی خاورمیانه در تأمین غذا و آب مورد نیاز منطقه را مورد موشکافی قرار داده است. در این بخش، بررسی آماری کشورهای منطقه عمدتاً در زمینه تولیدات کشاورزی و همچنین ابزار و لوازم کشاورزی مانند تراکتور و ماشین آلات کشاورزی و غیره صورت پذیرفته است. ظاهراً به دلیل عدم دسترسی نویسندگان به برخی اطلاعات لازم برای ارائه مطلبی همه جانبه در این بخش، کشورهای منطقه در پاره‌ای از مقولات به دو گروه صادرکنندگان نفت و کشورهای غیرنفتی تقسیم شده‌اند. معهدنا در بخشی از مطالب، اطلاعات مربوط به ایران محدود به رقم نیروی کار کشاورزی است و یا اینکه ارقام مربوط به رشد تولید کشاورزی با استفاده از آمار سازمان غذا و کشاورزی

جهانی مورد بحث قرار گرفته است. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد نام ایران فقط برای اینکه مطالعه بی‌نقص به نظر نرسد در این مبحث مطرح شده است.

در حقیقت، کارایی کشورهای منطقه خاورمیانه از نظر کشاورزی واقعاً گوناگون است. اگر ترکیه بالاترین رقم صادرات انواع دانه‌ها را دارد، سودان هم به عنوان کشور دیگر همین منطقه سالهای متوالی دچار فقر مواد غذایی و خشکسالی بوده است. در این منطقه بین سالهای ۸۴-۱۹۸۳، ۸۹-۱۹۸۷ و اوایل ۱۹۹۰، همانند امریکای لاتین، تولید مواد کشاورزی لوکس مانند سبزیجات، میوه، یا مرغ و جوجه جای غلات و حبوبات را گرفته است (ص ۱۵۳). تا حد زیادی شیوه قیمت گذاری و تخصیص اعتبار نیز عامل مهمی در سیاستهای کشاورزی به حساب می‌آید.

در کشورهای خاورمیانه رقم بالایی از جمعیت در بخش دولتی به کار اشتغال دارند. این دولتها منابع و بودجه‌های سرمایه‌گذاری را در انحصار خود دارند. بخش حساسی از نظام بانکی، و عملاً کلیه منابع زیرزمینی و زیرساختهای اساسی کشور و جاده‌ها همه در

دو گروه صادرکنندگان نفت و کشورهای غیرنفتی تقسیم شده‌اند. معهدنا در بخشی از مطالب، اطلاعات مربوط به ایران محدود به رقم نیروی کار کشاورزی است و یا اینکه ارقام مربوط به رشد تولید کشاورزی با استفاده از آمار سازمان غذا و کشاورزی

دو گروه صادرکنندگان نفت و کشورهای غیرنفتی تقسیم شده‌اند. معهدنا در بخشی از مطالب، اطلاعات مربوط به ایران محدود به رقم نیروی کار کشاورزی است و یا اینکه ارقام مربوط به رشد تولید کشاورزی با استفاده از آمار سازمان غذا و کشاورزی

دو گروه صادرکنندگان نفت و کشورهای غیرنفتی تقسیم شده‌اند. معهدنا در بخشی از مطالب، اطلاعات مربوط به ایران محدود به رقم نیروی کار کشاورزی است و یا اینکه ارقام مربوط به رشد تولید کشاورزی با استفاده از آمار سازمان غذا و کشاورزی

انحصار دولت است. با این ترتیب، بخش خصوصی نیز وجود دارد و در جریان رشد پرتعارض و هدایت شده توسط دولت عمل می‌کند. موضوعات دو بخش هفتم و هشتم کتاب را بحث پیرامون همین موضوعات تشکیل می‌دهند.

بحث از دیدگاه نظری جالب است و جایگاه دولتها را در امر رشد این کشورها مورد ارزیابی قرار می‌دهد. به نظر مؤلفان کتاب، دستاورد دولتهای منطقه امر کم اهمیتی نیست، اما نقش دولتها نیز می‌باید تعریف شود. آیا دولتهای منطقه خاورمیانه می‌توانند همانند دولتهای غربی فقط به حفظ نظم، تنظیم (نه چندان زیاد) مقررات اقتصادی، تأمین رفاه اجتماعی (بهداشت و آموزش و پرورش) و دفاع از مرزها پردازند؟ یا باید کار ویژه وسیع تری را ایفا کنند. کما اینکه در اکثر کشورهای منطقه دیده می‌شود. کاربردهای بسیار پیچیده‌ای که با مداخله دولت در کلیه امور کشور ملازمه دارد و با این همه، خواهان حمایت تام و تمام ملت از اقدامات دولت نیز هست. در حقیقت دولت معمار هرگونه تحول ساختاری در منطقه خاورمیانه است (ص ۱۷۴).

در این فصل است که حکومت‌های گوناگون، از حکومت آتاتورک در ترکیه گرفته تا سوسیالیسم عرب و سرمایه داری دولتی الجزایر و سوریه یا تونس و سودان، از دیدگاه نقش بخش خصوصی بررسی می‌شوند. در این بخش نیز آمار و ارقام مربوط به ایران از سال ۱۹۷۷ فراتر نمی‌رود. با این وجود همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، مباحث از دیدگاه نظری بسیار جالب بوده و مطالعه عمیق تری را درباره موضوع ایجاب می‌کند.

وقتی فصل یازدهم را با عنوان «رژیمهای سیاسی: آن چنان که هستند و آن چنان که خود را مشاهده می‌کنند» دیدم، در حقیقت فکر کردم فقط با ذکر عنوان هرگونه قضاوت در مورد آن را برعهده معدود خوانندگانی بگذارم که ممکن است سری به کتابخانه مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه بزنند و کتاب را به عاریت بگیرند. اما پس از خواندن این فصل به نکاتی برخوردیم که فکر کردم نقل آن برای خوانندگان همین مطلب کوتاه هم می‌تواند مفید باشد. از آن جمله، پاراگراف مقدماتی فصل در مورد تعریف واژه «رژیم» است که

جالب به نظر می‌رسد. به خصوص آنکه در طول سالها تدریس در رشته علوم سیاسی به این نتیجه رسیده‌ام که کاربرد این واژه ساده در زبان فارسی دچار مشکل و پیش‌داوریهای بی‌موردی است. تعریفی که نویسندگان ارائه می‌دهند تا حدودی به روشن کردن مفهوم واژه کمک می‌کند:

«رژیم» نه تنها به نوع حکومت، بلکه به ایدئولوژی آن اشاره دارد، قوانین و مقررات بازی و ساختن سیاست در یک ملت فرضی. «تغییر رژیم» فقط تغییر محافظان یا خدمات شهرداری نیست، بلکه تا حدودی با تغییرات ساختاری در کلیه اشکال فعالیتهای سیاسی ملازمه دارد. تغییر رژیم می‌تواند انقلابی باشد، مانند تغییر خشونت بار پادشاهی به جمهوری در فرانسه، یا تغییر حکومت سلطنتی به جمهوری اسلامی در ایران ۱۹۷۹. تغییر رژیم می‌تواند تا حدودی صلح‌آمیز نیز باشد. ترکیه بین ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ از طریق انتخابات اعتراض‌آمیز توانست رژیمی تک‌حزبی و اقتدارگرا را به رژیمی چندحزبی تغییر دهد. مصر با حزم و احتیاط و به صورتی خزانده از ۱۹۷۱ تا کنون در حال تغییر دادن رژیم تک‌حزبی-

اقتدارگرای سوسیالیستی ناصر بوده است تا آن‌را به سوی یک نظام چندحزبی هدایت کند که در آن منافع خصوصی اقتصادی، نقش مشروعی داشته باشد (ص ۲۷۵). برخی رژیم‌ناصر را اقتدارگرای پاپولیستی و رژیم‌سادات را رژیمی پس‌پاپولیستی اقتدارگرا-محافظه‌کار توصیف کرده‌اند.

در حقیقت، این فصل پس از مقدمه نظری، به رژیمهای منطقه می‌پردازد و به تعداد کشورهای منطقه از رژیمهای متفاوتی نام می‌برد که طیفی از ویژگیهای متفاوت را از خود بروز می‌دهند. علاوه بر آن، در مورد تحولات آتی رژیمهای منطقه نیز تحلیل‌های جالبی ارائه می‌کند. در این تحلیل‌هاست که بروز انقلاب اسلامی ایران به عنوان عمیق‌ترین نوع تغییر در رژیمهای منطقه نامیده می‌شود. در عین حال، نویسنده معتقد است که این دگرگونی موجب تأثیراتی به شیوه دومینو نمی‌شود و احتمال سقوط رژیمهایی مانند الجزایر، مصر یا اردن و... را تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران غیرمحتمل تلقی می‌کند.

در فصل سیزدهم، تعارضات ژئوپولیتیک منطقه، حاصل تفاوت‌های تاریخی

دانسته شده و وقوع جنگ‌های متعدد در تاریخ منطقه بین یونانی‌ها، رومی‌ها، آسوری‌ها، پارسی‌ها، ترک‌ها، مغول‌ها، صلیبیون و این اواخر قدرتهای امپریالیستی قرن نوزدهم اروپا به عنوان ریشه‌های گرایشهای میلیتاریستی خاورمیانه تلقی می‌شود. با گسترش اسلام، ژنرال‌های مسلمان کمال آتاتورک، غازی، یا دیگر رزمندگان در ادامه خط میلیتاریسم منطقه (ص ۳۲۹) به نظامیگری پیشرفته غرب متصل می‌شوند. هرچند آمارهای نقل و انتقال اسلحه به این منطقه عمدتاً از منابع غربی و به خصوص امریکایی نقل شده است، لیکن حتی چنین آمارهایی به خوبی نقش مجتمع‌های صنعتی نظامی غرب را در برافروختن آتش جنگ در خاورمیانه به خوبی افشا می‌کنند.

فصل پانزدهم که در واقع فصل پایانی قبل از نتیجه‌گیری کتاب نیز هست، حاوی بحثی اساسی در مورد «منطقه‌گرایی، مهاجرت نیروی کار و آینده اقتصاد نفتی» است که بحث بسیار جالبی است. آنچه در این بخش جای ایراد و انتقاد دارد، عدم ارائه آمار صحیحی از نیروی کار ایرانیانی است که

کم کم تعداد آنها در کشورهای همجوار و خاورمیانه‌ای، همسان سایر نقاط دنیا غیرقابل انکار می‌باشد. علاوه بر آنکه ایرانیها نیروی کار ساده و نیمه ماهر را در این کشورها تشکیل می‌دهند، اما در برخی از کشورها نیروی متخصص و علمی را نیز تشکیل می‌دهند. این نقص در غالب بررسیهای مشابه نیز مشاهده می‌شود و شاید علت اصلی آن جدید بودن پدیده و فقدان آمار و ارقام مشخص یا مطمئن در مورد تعداد ایرانیانی باشد که در سایر کشورها بخشی از نیروی کار منطقه را تأمین می‌کنند.

در مجموع، کتاب از قدرت تحلیل و تفکر بی طرفانه‌ای برخوردار است و خواننده خیلی زود درمی‌یابد که نویسندگان در بسیاری از نواحی منطقه حساس خاورمیانه در کنار آگاهی‌های عمیق در مورد اقتصاد سیاسی با مسائل و حساسیتهای اجتماعی، سیاسی و اعتقادی نیز آشنایی کافی یا مطالعه میدانی داشته‌اند.

دکتر جلیل روشندل

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی